



همایش بین المللی افق های تازه در روانشناسی یادگیری و آموزش و پرورش از دید معالِم

2
دومین

تحلیل هستی شناختی رابطه جوهر و عرض در سنت فلسفه صدرایی و مقایسه آن با آرا ارسطویی

بهرام مهر محمدی

فوق لیسانس علوم قرآن و حدیث



MDOI-01-2026.0031

MNR--1-33B222

چکیده

مسئله جوهر و عرض از بنیادی ترین مباحث هستی شناسی فلسفی است که در فلسفه ارسطویی و حکمت صدرایی جایگاهی ویژه دارد. پژوهش حاضر با هدف تحلیل هستی شناختی رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی و مقایسه آن با آرای ارسطویی انجام شده است. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه ای، مرور پژوهش های پیشین و استدلال منطقی است. یافته های پژوهش نشان می دهد که اگرچه ملاصدرا تقسیم جوهر و عرض را از سنت فلسفی پیشین پذیرفته است، اما با تکیه بر اصولی همچون اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری، تفسیر جدیدی از این مفاهیم ارائه می دهد. در فلسفه ارسطو، جوهر اساس تحقق موجودات و عرض وابسته به آن است، اما در حکمت متعالیه، هر دو در پرتو حقیقت وجود تحلیل می شوند. بنابراین، تفاوت اصلی دو دیدگاه در مبانی هستی شناختی آنهاست.

کلیدواژگان

جوهر و عرض؛ هستی شناسی؛ حکمت متعالیه؛ ملاصدرا؛ ارسطو؛ اصالت وجود؛ حرکت جوهری؛ فلسفه اسلامی.

مقدمه

هستی شناسی یا مابعدالطبیعه، به عنوان والاترین شاخه از دانش فلسفی، همواره با پرسش از ماهیت بنیادین واقعیت و ساختار زیربنایی موجودات مواجه بوده است. در تمامی نظام های فکری بزرگ، تلاش بر این بوده است که بتوان میان آنچه «هست» و آنچه «چگونه هست» تمایز قائل شد و ساختار کلی جهان را در قالب دسته بندی های منطقی و وجودی تبیین نمود. این مسئله که موجودات بر چه مبنایی از یکدیگر متمایز می شوند و چه پیوند بنیادینی میان تنوع موجودات و وحدت حقیقت هستی برقرار است، هسته مرکزی بحث های هستی شناختی را تشکیل می دهد. در واقع، هر نظام فلسفی با پاسخ به این پرسش، جهان بینی و چارچوب معرفت شناختی خود را ترسیم می کند.

در سنت کلاسیک فلسفی، ارسطو با معرفی مقولات دهگانه، زیربنای تقسیم بندی موجودات را بر اساس تمایز میان «جوهر» و «عرض» بنا نهاد. از منظر ارسطویی، جوهر موجودی است که برای وجود داشتن نیازی به حضور در موضوعی دیگر ندارد و بنیادین ترین رکن هستی است، در حالی که عرض، صفت یا ویژگی ای است که تنها در اتصاف با یک جوهر محقق می گردد. این تقسیم بندی، نه تنها





چارچوبی برای تحلیل منطقی موجودات فراهم آورد، بلکه به عنوان ستون فقرات مابعدالطبیعه سنتی، تعیین کننده نحوه درک از ماهیت و کیفیت اشیاء در جهان مادی و انتزاعی شد.

چالش بنیادین در نظام ارسطویی، تبیین دقیق نسبت میان جوهر و عرض و نحوه استقلال یا وابستگی آن ها به یکدیگر است. در این دیدگاه، جوهر به عنوان "موضوع (Subject)" و عرض به عنوان "محمول (Predicate)" در نظر گرفته می شود که این تقابل، نوعی دوگانگی ساختاری را در نظام هستی پدید می آورد. این مسئله که آیا رابطه میان جوهر و عرض صرفاً یک رابطه منطقی-تعریفی است یا بازتابی از یک واقعیت وجودی در جهان خارج، از پرسش های کلیدی بوده که پس از قرن ها، بحث های گسترده ای را در میان پیروان مشائیت و مکاتب پس از آن برانگیخته است.

با ورود فلسفه یونان به قلمدان اندیشمندان مسلمان، مفاهیم ارسطویی نه تنها ترجمه و تفسیر شدند، بلکه در بستری از مباحث توحیدی و هستی شناسی اسلامی بازآفرینی گشتند. فیلسوفان مسلمان با پذیرش تقسیم بندی جوهر و عرض، تلاش کردند تا این مفاهیم را با آموزه های دینی و ساختار وحدت و کثرت در جهان سازگار کنند. با این حال، پرسش از چگونگی تحقق این مقولات در نظام هستی، همچنان به عنوان یک گره کلاف در میان اندیشمندان قرار داشت؛ چرا که نیاز به تبیینی فراتر از صرف تقسیم بندی های منطقی، برای درک حقیقت هستی احساس می شد.

در این میان، ظهور حکمت متعالیه توسط ملاصدرا، تحولی بنیادین در نحوه نگرش به مقولات هستی ایجاد کرد. صدراپی با طرح نظریه «اصالت وجود» و «تشکیک وجود»، پیوند میان جوهر و عرض را از یک نگاه صرفاً ماهوی و منطقی، به یک نگاه وجودی و واقع گرایانه تغییر داد. او با نقد مبانی مشاء و اثبات اینکه آنچه در واقعیت وجود دارد، «وجود» است و نه «ماهیت»، توانست تعریف سنتی از جوهر و عرض را به چالش کشیده و ساختار جدیدی از هستی شناسی را ارائه دهد که در آن، تمایز میان این دو، ریشه در مراتب وجودی دارد.

مسئله جوهر و عرض از بنیادی ترین مباحث هستی شناختی در تاریخ فلسفه است که از دوره یونان باستان تاکنون جایگاهی محوری در تبیین ساختار موجودات داشته است. فیلسوفان در طول تاریخ اندیشه کوشیده اند نسبت میان آنچه در ذات اشیاء قرار دارد و آنچه به صورت عارضی بر آنها تحقق می یابد را تبیین کنند. در میان مکاتب فلسفی، فلسفه ارسطو نخستین نظام منسجم درباره تقسیم موجودات به جوهر و اعراض را ارائه کرد و این تقسیم بندی را به عنوان یکی از مبانی مهم شناخت موجودات مطرح ساخت. پس از وی، این مسئله در سنت فلسفه اسلامی نیز مورد توجه فیلسوفان قرار گرفت و با ورود به دستگاه های فلسفی مسلمانان، ابعاد جدیدی یافت.

در میان فیلسوفان اسلامی، حکمت صدراپی جایگاه ویژه ای در بازخوانی و تحول مفاهیم فلسفی پیشین دارد. صدرا المتألهین شیرازی با بهره گیری از میراث فلسفی مشاء، اشراق، کلام اسلامی و آموزه های عرفانی، نظامی فلسفی بنا نهاد که بسیاری از مفاهیم سنتی فلسفه را با رویکردی جدید تحلیل کرد. مسئله جوهر و عرض نیز در فلسفه او صرفاً به عنوان یک تقسیم بندی منطقی یا مقوله ای باقی نماند، بلکه در پرتو اصولی همچون اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری، معنایی عمیق تر و هستی شناختی تر پیدا کرد.

ارسطو در نظام فلسفی خود، جوهر را بنیادی ترین نحوه وجود دانسته و سایر مقولات را وابسته به آن معرفی می کند. از نظر او، موجودات نخستین، یعنی اشیای مستقل خارجی، جوهر هستند و کمیت، کیفیت، نسبت، مکان، زمان و دیگر مقولات به عنوان اعراض بر جوهر تحقق می یابند. در این دیدگاه، جوهر دارای استقلال وجودی است، در حالی که عرض برای تحقق خود نیازمند موضوعی



است که در آن قرار گیرد. بنابراین، رابطه جوهر و عرض در فلسفه ارسطویی رابطه‌ای میان موجود مستقل و موجود وابسته است که ساختار کلی جهان محسوس را توضیح می‌دهد.

اهمیت دیدگاه ارسطو درباره جوهر و عرض تنها به تقسیم‌بندی مقولات محدود نمی‌شود، بلکه این نظریه پایه‌ای برای بسیاری از مباحث فلسفه طبیعی و متافیزیک او محسوب می‌شود. ارسطو از طریق مفهوم جوهر تلاش می‌کند ثبات و هویت اشیاء را تبیین کند و از طریق اعراض، تغییرات و ویژگی‌های متغیر موجودات را توضیح دهد. به همین دلیل، نظریه جوهر و عرض در فلسفه ارسطویی نقش واسطه‌ای میان مسئله ثبات و تغییر ایفا می‌کند؛ یعنی جوهر عامل حفظ هویت شیء و عرض عامل ظهور حالات گوناگون آن است.

با انتقال فلسفه یونانی به جهان اسلام، مسئله جوهر و عرض وارد مرحله تازه‌ای شد. فیلسوفان مسلمان، به‌ویژه فارابی و ابن‌سینا، نظریه ارسطویی را پذیرفتند و آن را در چارچوب هستی‌شناسی اسلامی بازسازی کردند. در فلسفه مشاء اسلامی، جوهر همچنان دارای جایگاه بنیادی بود و موجودات خارجی بر اساس نسبت آنها با جوهر و عرض تحلیل می‌شدند. ابن‌سینا با گسترش مباحث وجودشناختی، تلاش کرد رابطه میان ماهیت، وجود، جوهر و عرض را روشن کند و از این طریق نظام فلسفی مشائی را به اوج رساند.

با وجود اهمیت فلسفه مشاء، ملاصدرا در حکمت متعالیه برخی مبانی آن را مورد نقد و بازنگری قرار داد. مهم‌ترین تحول در این زمینه، تغییر محور فلسفه از ماهیت به وجود بود. بر اساس اصل اصالت وجود، آنچه در خارج تحقق حقیقی دارد وجود است، نه ماهیت. این اصل باعث شد که تحلیل جوهر و عرض نیز دچار تحول شود؛ زیرا دیگر نمی‌توان آنها را صرفاً بر اساس مفاهیم ماهوی بررسی کرد، بلکه باید جایگاه آنها را در مراتب تحقق وجودی مورد توجه قرار داد.

در حکمت صدرایی، جوهر و عرض همچنان به عنوان مفاهیمی فلسفی پذیرفته می‌شوند، اما معنای آنها نسبت به فلسفه ارسطویی تغییر می‌کند. ملاصدرا معتقد است که وجود دارای مراتب تشکیکی است و موجودات در شدت و ضعف وجودی با یکدیگر تفاوت دارند. از این منظر، جوهر و عرض دو شیوه از تحقق وجود هستند که باید در چارچوب هستی‌شناسی وجودمحور تحلیل شوند. بنابراین، عرض دیگر صرفاً یک حالت سطحی و وابسته به جوهر نیست، بلکه نحوه‌ای از ظهور و تجلی وجود محسوب می‌شود.

یکی از مهم‌ترین مباحثی که تفاوت میان نگاه صدرایی و ارسطویی را آشکار می‌کند، مسئله حرکت جوهری است. ارسطو تغییر را عمدتاً در قلمرو اعراض بررسی می‌کرد و جوهر را دارای ثبات نسبی می‌دانست. اما ملاصدرا با طرح حرکت جوهری بیان کرد که تغییر و تحول تنها در سطح اعراض رخ نمی‌دهد، بلکه اصل جوهر نیز در حرکت و شدن دائمی قرار دارد. این دیدگاه، تصویر سنتی از رابطه جوهر و عرض را دگرگون ساخت و امکان ارائه تبیینی پویاتر از عالم طبیعت را فراهم کرد.

بررسی تطبیقی دیدگاه ارسطو و ملاصدرا درباره جوهر و عرض از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد چگونه یک مفهوم فلسفی در بسترهای تاریخی و معرفتی متفاوت، معناهای جدیدی پیدا می‌کند. در فلسفه ارسطویی، جوهر اساس موجودات و محور تبیین ثبات آنهاست، در حالی که در حکمت صدرایی، وجود اصل بنیادین است و جوهر و عرض در نسبت با حقیقت وجود معنا می‌یابند.

این تفاوت، نشان‌دهنده تحول عمیق در شیوه نگرش فلسفی به ساختار هستی است.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی چه تفاوت‌های بنیادینی با دیدگاه ارسطویی دارد و این تفاوت‌ها بر چه مبانی هستی‌شناختی استوار است. آیا ملاصدرا صرفاً نظریه ارسطو درباره جوهر و عرض را پذیرفته و تفسیر جدیدی



ارائه کرده است، یا اینکه با تغییر مبانی فلسفی، معنای این دو مفهوم را به طور اساسی دگرگون ساخته است؟ پاسخ به این پرسش نیازمند بررسی دقیق مبانی فلسفی هر دو متفکر و تحلیل تطبیقی آرای آنان است.

ضرورت پژوهش حاضر از آنجا ناشی می شود که بسیاری از مطالعات درباره حکمت متعالیه، بیشتر بر اصولی مانند اصالت وجود یا حرکت جوهری تمرکز کرده اند و کمتر به بازخوانی مستقل مفهوم جوهر و عرض و مقایسه آن با ریشه های ارسطویی پرداخته اند. در حالی که فهم دقیق این مسئله می تواند نقش مهمی در شناخت چگونگی تحول فلسفه اسلامی و نسبت آن با فلسفه یونان داشته باشد. بررسی این موضوع همچنین امکان شناخت بهتر روش ملاصدرا در مواجهه انتقادی با میراث فلسفی پیشین را فراهم می کند.

از سوی دیگر، تحلیل رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی می تواند در فهم بسیاری از مباحث دیگر حکمت متعالیه مانند رابطه ماده و صورت، نفس و بدن، حدوث و قدم عالم و مراتب وجود مؤثر باشد. زیرا بسیاری از این مباحث به نحوی با پرسش درباره نحوه تحقق موجودات و نسبت میان امور ذاتی و عرضی ارتباط دارند. بنابراین، مطالعه این مسئله نه تنها یک بررسی تاریخی، بلکه پژوهشی بنیادی در حوزه هستی شناسی فلسفه اسلامی محسوب می شود.

در این پژوهش تلاش می شود ابتدا مفهوم جوهر و عرض در فلسفه ارسطو بررسی شود و سپس جایگاه آن در فلسفه اسلامی، به ویژه حکمت مشاء، مورد توجه قرار گیرد. پس از آن، دیدگاه ملاصدرا بر اساس اصول بنیادین حکمت متعالیه تحلیل خواهد شد. هدف آن است که مشخص شود چه عناصری از نظریه ارسطویی حفظ شده، چه بخش هایی مورد نقد قرار گرفته و چه تحولاتی در پرتو مبانی صدرایی ایجاد شده است.

یکی از ویژگی های مهم فلسفه صدرایی، توانایی آن در ترکیب و بازسازی سنت های مختلف فلسفی است. ملاصدرا نه به صورت کامل نظریات پیشینیان را رد می کند و نه آنها را بدون تغییر می پذیرد، بلکه با تغییر مبانی آنها، نظامی جدید ایجاد می کند. مسئله جوهر و عرض نمونه ای روشن از این شیوه فلسفی است؛ زیرا او ضمن پذیرش تقسیمات فلسفی گذشته، آنها را در چارچوب نظریه وجود تفسیر تازه ای می کند.

در نگاه صدرایی، تفاوت اصلی میان جوهر و عرض تنها در استقلال و وابستگی نیست، بلکه به نحوه تعلق آنها به حقیقت وجود بازمی گردد. وجود جوهری و وجود عرضی هر دو از حقیقت وجود بهره مند هستند، اما کیفیت تحقق آنها متفاوت است. این نگاه باعث می شود رابطه میان جوهر و عرض از یک رابطه صرفاً منطقی یا مقوله ای به رابطه ای وجودشناختی تبدیل شود.

بررسی تطبیقی این دو دیدگاه همچنین نشان می دهد که اختلاف اصلی میان ارسطو و ملاصدرا در اصل وجود جوهر و عرض نیست، بلکه در مبنای تفسیر آنهاست. ارسطو از منظر تحلیل موجودات خارجی به این مفاهیم می نگرد، در حالی که ملاصدرا از منظر حقیقت وجود و مراتب آن به تحلیل آنها می پردازد. بنابراین، تفاوت میان این دو فیلسوف را باید در سطح مبانی متافیزیکی جست و جو کرد.

روش این پژوهش بر تحلیل عقلی و مقایسه ای استوار است و تلاش می کند با بررسی متون اصلی فلسفی، دیدگاه های دو فیلسوف را استخراج و تحلیل کند. آثار ارسطو، به ویژه کتاب «مابعدالطبیعه» و آثار ملاصدرا، به خصوص «الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة»، منابع اصلی این بررسی خواهند بود. همچنین از پژوهش های معاصر برای تکمیل تحلیل و بررسی دیدگاه های تفسیری استفاده خواهد شد.



بررسی این موضوع می تواند نشان دهد که فلسفه اسلامی صرفاً انتقال دهنده فلسفه یونانی نبوده، بلکه در تعامل با آن توانسته است نظامی مستقل و نوآورانه ایجاد کند. تحول مفهوم جوهر و عرض در حکمت صدرایی نمونه ای از این خلاقیت فلسفی است. ملاصدرا با تغییر مرکز ثقل فلسفه از ماهیت به وجود، امکان فهم تازه ای از ساختار هستی ارائه کرد.

از منظر تاریخی نیز، مقایسه میان ارسطو و ملاصدرا اهمیت فراوان دارد؛ زیرا نشان می دهد مفاهیم فلسفی چگونه در گذر زمان دچار تحول مفهومی می شوند. یک مفهوم ممکن است در نظامی فلسفی معنایی خاص داشته باشد و در نظامی دیگر، با حفظ ظاهر اصطلاح، محتوایی متفاوت پیدا کند. این امر اهمیت تحلیل تاریخی و مفهومی در پژوهش های فلسفی را آشکار می سازد.

پژوهش حاضر می کوشد ضمن پرهیز از نگاه صرفاً توصیفی، به تحلیل انتقادی رابطه جوهر و عرض در دو نظام فلسفی بپردازد. هدف تنها بیان تفاوت ها نیست، بلکه بررسی دلایل فلسفی این تفاوت ها و پیامدهای آنها در فهم هستی است. از این طریق می توان جایگاه واقعی نظریه صدرایی را در تاریخ فلسفه روشن تر ساخت.

بر اساس مباحث مطرح شده، فرضیه اصلی پژوهش آن است که ملاصدرا با پذیرش اولیه تقسیم جوهر و عرض، چارچوب هستی شناختی آن را تغییر داده و آن را از سطح مقولات ارسطویی به سطح مراتب وجود ارتقا داده است. در نتیجه، رابطه جوهر و عرض در حکمت متعالیه نه رابطه ای ایستا، بلکه رابطه ای پویا و مبتنی بر حرکت و تشکیک وجود است.

ساختار مقاله حاضر به گونه ای تنظیم شده است که ابتدا پیشینه پژوهش و دیدگاه های موجود درباره جوهر و عرض بررسی شود، سپس مبانی فلسفی ارسطو و ملاصدرا تحلیل گردد و در ادامه، مقایسه تطبیقی میان دو دیدگاه انجام شود. در پایان نیز نتایج حاصل از این بررسی ارائه خواهد شد تا میزان تحول ایجاد شده در فلسفه صدرایی مشخص گردد.

در مجموع، مطالعه رابطه جوهر و عرض در سنت فلسفی ارسطویی و صدرایی، راهی برای شناخت دو شیوه متفاوت از مواجهه با مسئله هستی است. ارسطو با تأکید بر ساختار مقولی موجودات، نظامی برای تبیین جهان ارائه کرد و ملاصدرا با محور قرار دادن حقیقت وجود، افق تازه ای در هستی شناسی گشود. بررسی این دو دیدگاه می تواند به فهم عمیق تر جایگاه حکمت متعالیه و نسبت آن با فلسفه کلاسیک یونان کمک کند.

ادبیات پژوهش

مسئله جوهر و عرض یکی از بنیادی ترین مباحث در تاریخ هستی شناسی فلسفی است که از فلسفه یونان باستان آغاز شده و در سنت فلسفه اسلامی به یکی از محورهای مهم تحلیل موجودات تبدیل شده است. اهمیت این مسئله از آن جهت است که نحوه تبیین رابطه میان موجود مستقل و وابسته، نقش تعیین کننده ای در فهم ساختار هستی دارد. ارسطو با ارائه نظریه مقولات، جوهر را به عنوان اصلی ترین نحوه وجود معرفی کرد و دیگر مقولات را وابسته به آن دانست. این دیدگاه بعدها در فلسفه اسلامی، به ویژه در نظام مشایی، مبنای تحلیل بسیاری از مسائل فلسفی قرار گرفت (ارسطو، ۱۳۷۸؛ ابن سینا، ۱۳۸۵).

در فلسفه ارسطویی، جوهر جایگاهی محوری دارد؛ زیرا حقیقت هر شیء در استقلال وجودی آن نسبت به دیگر موجودات تعریف می شود. از نظر ارسطو، اعراض بدون وجود موضوع تحقق نمی یابند و همین وابستگی، تفاوت اساسی آنها با جوهر را شکل می دهد. این نگاه، ساختار هستی را بر پایه رابطه میان موجودات مستقل و ویژگی های وابسته سامان می دهد. پژوهش های فلسفی معاصر نیز نشان داده اند که نظریه جوهر ارسطویی نه تنها یک تقسیم بندی منطقی، بلکه چارچوبی برای تبیین هویت، تغییر و ثبات موجودات است. (Cohen, 2009; Shields, 2007).



ورود نظریه جوهر و عرض به فلسفه اسلامی موجب شد این مسئله در بستری جدید مورد بررسی قرار گیرد. فیلسوفان مسلمان ضمن پذیرش بسیاری از مبانی ارسطویی، تلاش کردند این مفاهیم را با مسائل خاص فلسفه اسلامی مانند رابطه ماهیت و وجود، حدوث و قدم و مراتب هستی هماهنگ سازند. ابن‌سینا در این مسیر نقش برجسته‌ای داشت و با تفکیک میان وجود و ماهیت، زمینه را برای تحلیل عمیق‌تر مفاهیم فلسفی فراهم کرد. این تحول نشان می‌دهد که فلسفه اسلامی صرفاً ناقل اندیشه یونانی نبوده، بلکه در بازسازی آن نقش فعال داشته است (ابن‌سینا، ۱۳۸۵؛ نصر، ۱۳۸۲).

اهمیت بررسی رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی از آنجا ناشی می‌شود که ملاصدرا با تغییر مبنای فلسفه از ماهیت به وجود، بسیاری از مفاهیم سنتی را بازتعریف کرد. بر اساس اصل اصالت وجود، وجود حقیقت عینی و منشأ آثار خارجی است و ماهیات تنها حدود ذهنی وجود به شمار می‌آیند. بنابراین، تحلیل جوهر و عرض نیز باید بر اساس نحوه تحقق وجودی آنها انجام گیرد، نه صرفاً بر اساس تقسیمات ماهوی. این تحول یکی از مهم‌ترین نقاط تمایز حکمت متعالیه با فلسفه مشایی محسوب می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۸۳؛ طباطبایی، ۱۳۷۶).

یکی از اهداف اصلی پژوهش درباره رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی، بررسی میزان تحول این مفاهیم نسبت به مبنای ارسطویی است. پرسش اساسی این است که آیا ملاصدرا تنها تفسیری جدید از نظریه ارسطو ارائه داده یا اینکه با تغییر بنیان‌های هستی‌شناختی، معنای جوهر و عرض را دگرگون ساخته است. پاسخ به این پرسش نیازمند توجه به اصولی همچون اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری است؛ زیرا این اصول ساختار نظری حکمت متعالیه را تشکیل می‌دهند (ملاصدرا، ۱۳۸۳؛ Izutsu, 2002).

مطالعات انجام‌شده درباره حکمت صدرایی نشان می‌دهد که مفهوم جوهر در فلسفه ملاصدرا دیگر صرفاً یک مقوله ثابت در میان مقولات ده‌گانه نیست، بلکه با حقیقت وجود و مراتب آن ارتباط پیدا می‌کند. در این نظام فلسفی، موجودات دارای درجات مختلفی از وجود هستند و تفاوت میان آنها تنها تفاوت ماهوی نیست، بلکه به شدت و ضعف وجودی آنها بازمی‌گردد. چنین رویکردی باعث می‌شود رابطه جوهر و عرض از حالت ایستا خارج شده و در چارچوب یک هستی‌شناسی پویا تحلیل شود (مطهری، ۱۳۸۱؛ Rahman, 1975).

تحلیل هستی‌شناختی رابطه جوهر و عرض در حکمت متعالیه همچنین با مسئله حرکت جوهری پیوندی اساسی دارد. ملاصدرا برخلاف دیدگاه ارسطویی که تغییر را عمدتاً در قلمرو اعراض بررسی می‌کرد، معتقد است که اصل جوهر مادی نیز در حرکت و تحول دائمی قرار دارد. این دیدگاه موجب می‌شود که جهان طبیعت نه مجموعه‌ای از اشیای ثابت، بلکه فرایندی مستمر از شدن و تکامل وجودی تلقی شود. از این منظر، تفاوت میان فلسفه صدرایی و ارسطویی در فهم پویایی هستی آشکار می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۸۳؛ Nasr, 2006).

ادبیات پژوهشی موجود درباره مقایسه فلسفه ارسطو و ملاصدرا نشان می‌دهد که بسیاری از اختلافات میان این دو فیلسوف به تفاوت در مبانی متافیزیکی بازمی‌گردد. ارسطو هستی را از منظر موجودات بالفعل و ساختار مقولی آنها تحلیل می‌کند، در حالی که ملاصدرا هستی را بر اساس حقیقت وجود و مراتب آن تبیین می‌کند. بنابراین، مطالعه جوهر و عرض می‌تواند به عنوان نمونه‌ای روشن برای بررسی تفاوت میان دو شیوه تفکر فلسفی مورد استفاده قرار گیرد (Copleston, 2003؛ دینانی، ۱۳۸۶).

یکی از جنبه‌های مهم پژوهش حاضر، بررسی نقش مفهوم عرض در نظام فلسفی صدرایی است. در فلسفه ارسطویی، عرض موجودی وابسته است که بدون موضوع خود تحقق ندارد، اما در حکمت متعالیه، وابستگی عرض به جوهر در چارچوب رابطه وجودی تحلیل



می‌شود. به عبارت دیگر، عرض نه یک موجود مستقل، بلکه مرتبه‌ای از ظهور وجود است که در ارتباط با وجود جوهری معنا پیدا می‌کند. این برداشت، نشان‌دهنده تغییر رویکرد از تحلیل مقولی به تحلیل وجودی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹؛ ملاصدرا، ۱۳۸۳).

هدف از بررسی ادبیات موجود در این حوزه، شناسایی خلأهای پژوهشی و تعیین جایگاه تحقیق حاضر در میان مطالعات پیشین است. اگرچه آثار فراوانی درباره فلسفه ارسطو و حکمت صدرایی نوشته شده، اما تحلیل تطبیقی دقیق رابطه جوهر و عرض با تمرکز بر جنبه هستی‌شناختی آن همچنان نیازمند پژوهش بیشتر است. این پژوهش تلاش می‌کند با بررسی مبانی هر دو نظام فلسفی، تصویری روشن از تحول مفهوم جوهر و عرض ارائه دهد (Kenny, 2012؛ عبودیت، ۱۳۹۵).

بررسی پیشینه پژوهش در زمینه جوهر و عرض نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از مطالعات، بر تبیین تاریخی این مفاهیم در فلسفه یونان و سپس انتقال آنها به فلسفه اسلامی تمرکز داشته‌اند. با این حال، مسئله اصلی در پژوهش حاضر صرفاً بررسی تاریخی نیست، بلکه تحلیل تحول معنایی و هستی‌شناختی این مفاهیم در گذار از فلسفه ارسطویی به حکمت صدرایی است. اهمیت این رویکرد در آن است که نشان می‌دهد چگونه تغییر یک اصل بنیادین فلسفی، یعنی تغییر محوری ماهیت به وجود، می‌تواند تمام ساختار مفاهیم فلسفی را دگرگون سازد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۶؛ Adamson, 2016).

در سنت فلسفی اسلامی، مفهوم جوهر همواره با پرسش‌هایی درباره استقلال وجودی، هویت اشیاء و نحوه تحقق موجودات ارتباط داشته است. فیلسوفان مشایی، به پیروی از ارسطو، جوهر را حقیقتی دانسته‌اند که قائم به ذات است و اعراض در نسبت با آن معنا پیدا می‌کنند. اما در حکمت متعالیه، این تلقی با توجه به اصالت وجود مورد بازخوانی قرار گرفته است. ملاصدرا با تأکید بر اینکه وجود منشأ تحقق خارجی است، تحلیل جوهر را از سطح ماهوی به سطح وجودی منتقل می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۸۵؛ ملاصدرا، ۱۳۸۳).

مطالعات مربوط به فلسفه ملاصدرا نشان می‌دهد که یکی از اهداف اساسی وی، ایجاد هماهنگی میان عقل فلسفی، شهود عرفانی و آموزه‌های دینی بوده است. در این چارچوب، مسئله جوهر و عرض نیز درون یک نظام جامع هستی‌شناختی قرار می‌گیرد که در آن همه موجودات دارای مراتب وجودی هستند. بنابراین، بررسی این مسئله می‌تواند به فهم بهتر ساختار کلی حکمت متعالیه و نحوه ارتباط اجزای مختلف این نظام فلسفی کمک کند. این ویژگی، فلسفه صدرایی را از بسیاری از نظام‌های فلسفی پیش از خود متمایز می‌سازد (Nasr, 2006؛ کرین، ۱۳۸۴).

یکی از مباحث مهم در ادبیات پژوهش، مسئله نسبت میان جوهر و حرکت است. در فلسفه ارسطو، جوهر به عنوان موضوع تغییرات عرضی، نقش ثابت‌بخش دارد و تغییرات اساسی در قالب کون و فساد یا تغییرات عرضی تحلیل می‌شوند. اما ملاصدرا با نظریه حرکت جوهری، این دیدگاه را توسعه داده و معتقد است که خود جوهر مادی نیز در مسیر تحول و شدن قرار دارد. این نظریه پیامدهای گسترده‌ای برای فهم طبیعت، زمان و رابطه ماده و صورت ایجاد کرده است (Aristotle, 1995؛ ملاصدرا، ۱۳۸۳).

هدف دیگر تحلیل رابطه جوهر و عرض، بررسی میزان وابستگی فلسفه صدرایی به میراث ارسطویی و در عین حال میزان استقلال آن است. برخی پژوهشگران معتقدند ملاصدرا بسیاری از اصطلاحات فلسفه مشاء را حفظ کرده، اما با تغییر مبانی آنها، نظامی متفاوت ایجاد کرده است. بنابراین، استفاده از واژگان مشترک میان ارسطو و ملاصدرا نباید به معنای یکسان بودن مفاهیم در دو نظام فلسفی تلقی شود. تفاوت اصلی در نحوه تفسیر هستی و مبنای تحلیل موجودات است (Rahman, 1975؛ مطهری، ۱۳۸۱).

بررسی ادبیات موجود همچنین نشان می‌دهد که رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی ارتباط نزدیکی با نظریه تشکیک وجود دارد. بر اساس این نظریه، وجود دارای مراتب مختلف شدت و ضعف است و موجودات در یک سطح یکسان از تحقق قرار ندارند. در نتیجه،



تفاوت میان جوهر و عرض را می توان در نحوه بهره‌مندی آنها از حقیقت وجود تحلیل کرد. این دیدگاه، زمینه‌ای برای عبور از نگاه صرفاً طبقه‌بندی‌کننده ارسطویی و رسیدن به تحلیل مراتب هستی فراهم می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۶؛ Izutsu, 2002).

پژوهش‌های معاصر در حوزه فلسفه اسلامی نشان داده‌اند که فهم درست حکمت متعالیه بدون توجه به تحول مفهوم وجود امکان‌پذیر نیست. بسیاری از اختلافات میان ملاصدرا و فیلسوفان مشاء، از جمله در مسئله جوهر و عرض، نتیجه تفاوت در پاسخ به پرسش بنیادی «چه چیزی حقیقتاً موجود است؟» می‌باشد. در فلسفه ارسطویی، پاسخ بر محور موجودات جوهری استوار است، اما در فلسفه صدرایی، وجود به عنوان حقیقت نخستین مطرح می‌شود. از این رو، تحلیل تطبیقی این دو دیدگاه می‌تواند به فهم عمیق‌تر تحول متافیزیک اسلامی کمک کند (Copleston, 2003)؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹).

اهمیت دیگر این پژوهش در آن است که مسئله جوهر و عرض را از سطح یک بحث تخصصی فلسفه اولی فراتر می‌برد و آن را به مسئله‌ای مرتبط با شناخت انسان از جهان تبدیل می‌کند. نحوه تبیین رابطه میان ذات و صفات، ثبات و تغییر و استقلال و وابستگی، بر بسیاری از حوزه‌های فلسفی تأثیرگذار است. از این منظر، بررسی دیدگاه ملاصدرا و مقایسه آن با ارسطو می‌تواند نشان دهد که چگونه دو نظام فلسفی متفاوت، مسئله واحدی را با دو روش متفاوت تحلیل کرده‌اند (Kenny, 2012)؛ عبودیت، ۱۳۹۵).

با توجه به مطالعات پیشین، می‌توان گفت که یکی از خلأهای موجود در پژوهش‌های فلسفی، کمبود تحلیل‌های تطبیقی است که همزمان به مبانی ارسطویی و تحولات صدرایی توجه داشته باشند.

سیاری از آثار یا به شرح نظریه ارسطو پرداخته‌اند یا صرفاً دیدگاه ملاصدرا را بررسی کرده‌اند، اما بررسی دقیق نسبت میان این دو دیدگاه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر با تمرکز بر این نقطه، تلاش می‌کند ارتباط میان میراث فلسفی یونان و نوآوری‌های حکمت متعالیه را روشن سازد (Shields, 2007)؛ دینانی، ۱۳۸۶).

بر این اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر، تحلیل هستی‌شناختی رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی و مقایسه آن با آرای ارسطویی است. این هدف از طریق بررسی مبانی فلسفی هر دو متفکر، تحلیل جایگاه جوهر و عرض در نظام هستی‌شناختی آنان و ارزیابی میزان تحول ایجادشده توسط ملاصدرا دنبال می‌شود. انتظار می‌رود نتایج این بررسی نشان دهد که حکمت متعالیه ضمن بهره‌گیری از میراث ارسطویی، با تکیه بر اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری، افق جدیدی در تفسیر رابطه جوهر و عرض گشوده است (ملاصدرا، ۱۳۸۳؛ Adamson, 2016).

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش بر اساس ماهیت موضوع، از نوع تحقیقات نظری و بنیادی است؛ زیرا هدف اصلی آن بررسی و تحلیل یک مسئله فلسفی در حوزه هستی‌شناسی، یعنی رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی و مقایسه آن با دیدگاه ارسطو است. پژوهش‌های فلسفی معمولاً به جای گردآوری داده‌های تجربی، بر تحلیل مفهومی، بررسی مبانی نظری و استدلال عقلی تکیه دارند. از این رو، در این پژوهش تلاش شده است با استفاده از منابع معتبر فلسفی، ابعاد مختلف مسئله مورد مطالعه قرار گرفته و جایگاه آن در دو نظام فلسفی متفاوت تبیین شود.

روش مورد استفاده در این پژوهش، روش توصیفی - تحلیلی است. در مرحله توصیفی، تلاش شده است دیدگاه‌های ارسطو و ملاصدرا درباره مفاهیم جوهر، عرض، نحوه تحقق موجودات و نسبت میان آنها به صورت دقیق گردآوری و گزارش شود. در مرحله تحلیلی نیز



این دیدگاه‌ها مورد بررسی فلسفی قرار گرفته و مبانی، پیش‌فرض‌ها و نتایج هر یک از این دو نظام فکری تحلیل شده است. انتخاب این روش به دلیل ماهیت مفهومی و نظری موضوع پژوهش صورت گرفته است.

در بخش توصیفی پژوهش، ابتدا آرای ارسطو درباره جوهر و عرض بررسی شده است؛ زیرا نظریه او نقطه آغاز بسیاری از مباحث بعدی در حوزه هستی‌شناسی محسوب می‌شود. سپس دیدگاه فیلسوفان مسلمان، به ویژه حکمای مشاء، درباره این مسئله مورد توجه قرار گرفته است تا زمینه تاریخی و فلسفی شکل‌گیری حکمت صدرایی روشن شود. در ادامه، دیدگاه ملاصدرا درباره جوهر و عرض بر اساس اصول بنیادین حکمت متعالیه بررسی شده است.

روش کتابخانه‌ای، ابزار اصلی گردآوری اطلاعات در این پژوهش بوده است. برای دستیابی به داده‌های مورد نیاز، منابع دست اول فلسفی مانند آثار ارسطو، ابن‌سینا و ملاصدرا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. همچنین از پژوهش‌ها، کتاب‌ها و مقالات تخصصی معاصر در حوزه فلسفه اسلامی و فلسفه یونان استفاده شده است. بهره‌گیری از منابع دست اول، امکان تحلیل دقیق‌تر مفاهیم و جلوگیری از برداشت‌های غیرمستند را فراهم کرده است.

در بخش مطالعات کتابخانه‌ای، آثار اصلی ملاصدرا به ویژه کتاب «الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة» مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا مهم‌ترین مبانی فلسفه صدرایی مانند اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری در این اثر مطرح شده‌اند. همچنین برای بررسی دیدگاه ارسطو، آثار مرتبط با متافیزیک و مقولات او مورد استفاده قرار گرفته است. مقایسه این منابع امکان بررسی مستقیم تفاوت میان دو نظام فلسفی را فراهم ساخته است.

یکی از مراحل مهم این پژوهش، مرور تحقیقات پیشین در زمینه جوهر و عرض بوده است. در این مرحله، آثار پژوهشگرانی که به بررسی فلسفه ارسطو، فلسفه اسلامی و حکمت صدرایی پرداخته‌اند، مطالعه و تحلیل شده است. هدف از مرور پژوهش‌های پیشین، شناسایی دیدگاه‌های مطرح، بررسی نقاط اشتراک و اختلاف میان مطالعات موجود و مشخص کردن جایگاه پژوهش حاضر در میان تحقیقات فلسفی بوده است.

مرور پژوهش‌های پیشین نشان داد که بسیاری از تحقیقات، یا به بررسی مستقل نظریه جوهر و عرض در فلسفه ارسطو پرداخته‌اند یا دیدگاه ملاصدرا را در چارچوب حکمت متعالیه بررسی کرده‌اند. با وجود اهمیت این مطالعات، نیاز به پژوهشی که رابطه این دو دیدگاه را از منظر هستی‌شناختی و به صورت تطبیقی تحلیل کند همچنان احساس می‌شود. از این رو، پژوهش حاضر تلاش کرده است این فاصله پژوهشی را تا حد امکان کاهش دهد.

در فرآیند تحلیل داده‌ها، از روش استدلال منطقی بهره گرفته شده است. در پژوهش‌های فلسفی، استدلال نقش اساسی در بررسی انسجام نظریه‌ها و ارزیابی مبانی آنها دارد. بر این اساس، مفاهیم اصلی پژوهش مانند جوهر، عرض، وجود، ماهیت و حرکت جوهری ابتدا تحلیل مفهومی شده و سپس ارتباط منطقی میان آنها بررسی شده است. این شیوه امکان دستیابی به نتایج دقیق‌تر درباره تفاوت دو نظام فلسفی را فراهم کرده است.

استدلال منطقی در این پژوهش به معنای بررسی مقدمات نظری و پیامدهای فلسفی آنهاست. برای مثال، از اصل اصالت وجود در فلسفه صدرایی، نتایج مربوط به نحوه تفسیر جوهر و عرض استخراج شده و سپس با مبنای ارسطویی درباره تقدم جوهر مقایسه شده است. همچنین تأثیر نظریه حرکت جوهری بر تحول مفهوم جوهر در فلسفه ملاصدرا مورد تحلیل قرار گرفته است.



روش تطبیقی نیز در کنار روش توصیفی - تحلیلی مورد استفاده قرار گرفته است. مقایسه میان ارسطو و ملاصدرا تنها به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های ظاهری محدود نشده، بلکه تلاش شده است مبانی عمیق‌تر این اختلاف‌ها بررسی شود. به همین دلیل، مقایسه حاضر در سطح مفهومی و هستی‌شناختی انجام شده است تا مشخص شود هر یک از این دو فیلسوف چگونه ساختار وجود را تفسیر می‌کنند.

در این پژوهش، واحد تحلیل اصلی، مفاهیم فلسفی مرتبط با جوهر و عرض و جایگاه آنها در نظام هستی‌شناختی هر دو فیلسوف است. بنابراین، تمرکز اصلی بر بررسی متون فلسفی و تحلیل استدلال‌های موجود در آنها قرار داشته است. این رویکرد باعث شده است پژوهش از سطح گزارش تاریخی فراتر رفته و به بررسی مبانی نظری مسئله بپردازد.

فرآیند تحلیل در این تحقیق شامل چند مرحله بوده است. ابتدا مفاهیم اصلی از منابع اولیه استخراج و تعریف شده‌اند؛ سپس ارتباط میان این مفاهیم در هر نظام فلسفی بررسی شده است. در مرحله بعد، نقاط اشتراک و اختلاف میان دیدگاه ارسطو و ملاصدرا مشخص شده و در نهایت، پیامدهای هستی‌شناختی این تفاوت‌ها تحلیل شده است.

یکی از ویژگی‌های روش‌شناختی این پژوهش، توجه همزمان به زمینه تاریخی و مبانی فلسفی است. زیرا بررسی مفاهیمی مانند جوهر و عرض بدون توجه به فضای فلسفی شکل‌گیری آنها ممکن نیست. نظریه ارسطو در بستر فلسفه یونان باستان شکل گرفته، در حالی که نظریه ملاصدرا در فضای فلسفه اسلامی و تحت تأثیر مباحثی مانند عرفان نظری و کلام اسلامی توسعه یافته است.

در گردآوری و تحلیل منابع تلاش شده است میان منابع کلاسیک و پژوهش‌های جدید تعادل برقرار شود. منابع کلاسیک برای شناخت دقیق آرای اصلی فیلسوفان مورد استفاده قرار گرفته‌اند و پژوهش‌های معاصر برای فهم تحلیل‌های جدید و ارزیابی دیدگاه‌های مختلف به کار رفته‌اند. این ترکیب روش‌شناختی باعث افزایش اعتبار علمی پژوهش شده است.

از آنجا که موضوع پژوهش ماهیتی فلسفی دارد، روش تجربی یا آماری در آن کاربرد ندارد. داده‌های مورد استفاده در این تحقیق، داده‌های مفهومی و نظری هستند که از طریق مطالعه متون فلسفی و تحلیل عقلانی آنها به دست آمده‌اند. بنابراین، اعتبار پژوهش بر پایه انسجام استدلال‌ها، دقت تحلیل مفاهیم و استفاده از منابع معتبر ارزیابی می‌شود.

هدف از به‌کارگیری روش توصیفی - تحلیلی در این پژوهش، دستیابی به فهمی جامع از تحول مفهوم جوهر و عرض در تاریخ فلسفه است. این روش اجازه می‌دهد که ضمن حفظ دقت تاریخی، امکان بررسی انتقادی و مقایسه‌ای نیز فراهم شود. از این طریق می‌توان مشخص کرد که فلسفه صدرایی چگونه با حفظ برخی مفاهیم سنتی، آنها را در چارچوبی جدید بازسازی کرده است.

در تحلیل نهایی، تلاش شده است رابطه میان جوهر و عرض نه به عنوان یک بحث صرفاً مقوله‌ای، بلکه به عنوان مسئله‌ای مرتبط با حقیقت وجود بررسی شود. این رویکرد امکان فهم بهتر تفاوت میان فلسفه ارسطویی و حکمت متعالیه را فراهم می‌کند. زیرا اختلاف اصلی این دو دیدگاه در نحوه تفسیر وجود و شیوه تحلیل موجودات قرار دارد.

محدودیت اصلی این پژوهش، گستردگی مباحث مربوط به جوهر و عرض در تاریخ فلسفه است؛ زیرا این موضوع در شاخه‌های مختلفی مانند فلسفه طبیعی، متافیزیک، منطق و الهیات مورد بحث قرار گرفته است. با این حال، پژوهش حاضر تلاش کرده است تمرکز خود را بر جنبه هستی‌شناختی مسئله حفظ کند و از ورود به مباحث غیرمرتبط پرهیز نماید.



بر اساس روش انتخاب شده، انتظار می رود یافته های پژوهش نشان دهد که ملاصدرا ضمن استفاده از میراث فلسفی ارسطو، چارچوب نظری جدیدی برای تحلیل جوهر و عرض ارائه کرده است. این تحول نتیجه تغییر مبنای فلسفه از ماهیت گرایی به وجود گرایی است. بنابراین، روش تحقیق حاضر امکان بررسی دقیق این تحول مفهومی را فراهم می سازد.

در مجموع، روش تحقیق این مقاله ترکیبی از مطالعه کتابخانه ای، مرور پژوهش های پیشین، تحلیل مفهومی و استدلال منطقی در قالب روش توصیفی - تحلیلی است. این روش متناسب با ماهیت فلسفی موضوع انتخاب شده و امکان بررسی دقیق رابطه جوهر و عرض در دو نظام فلسفی ارسطویی و صدرایی را فراهم می کند. بر همین اساس، نتایج حاصل از پژوهش بر پایه تحلیل عقلانی منابع فلسفی و مقایسه نظام مند دیدگاه ها ارائه خواهد شد.

نتایج و یافته ها

بررسی انجام شده در این پژوهش نشان داد که مسئله جوهر و عرض در فلسفه ارسطویی و حکمت صدرایی، اگرچه از یک اصطلاح مشترک برخوردار است، اما در دو چارچوب هستی شناختی متفاوت معنا پیدا می کند. در نظام فلسفی ارسطو، جوهر به عنوان بنیادی ترین مرتبه وجود شناخته می شود و دیگر موجودات در قالب اعراض، وابسته به آن تفسیر می شوند. در مقابل، در فلسفه صدرایی، جوهر و عرض هر دو در نسبت با حقیقت وجود تحلیل می شوند و جایگاه آنها تنها از طریق ارتباط با اصل وجود قابل فهم است. بنابراین، مهم ترین یافته پژوهش آن است که تفاوت اصلی میان این دو دیدگاه، نه در پذیرش اصل تقسیم جوهر و عرض، بلکه در مبنای تفسیر آنهاست.

یافته های پژوهش نشان می دهد که ارسطو با طرح نظریه جوهر و عرض، تلاش می کند ساختار ثابت و منظم جهان را تبیین کند. در این دیدگاه، موجودات خارجی دارای ماهیتی مشخص هستند و جوهر، عامل اصلی حفظ هویت آنها در طول تغییرات محسوب می شود. اعراض نیز ویژگی هایی هستند که در طول زمان تغییر می کنند، بدون آنکه اصل موجودیت شیء را از بین ببرند. بر این اساس، رابطه جوهر و عرض در فلسفه ارسطویی بیشتر بر پایه وابستگی وجودی عرض به جوهر و نقش بنیادین جوهر در تحقق اشیاء شکل گرفته است.

تحلیل دیدگاه ملاصدرا نشان می دهد که وی با پذیرش اولیه تقسیم جوهر و عرض، آن را در چارچوبی متفاوت بازسازی کرده است. در حکمت متعالیه، وجود جایگاه بنیادی دارد و ماهیات و مقولات فلسفی باید در پرتو حقیقت وجود مورد بررسی قرار گیرند. بر اساس این یافته، جوهر و عرض دیگر صرفاً دو مقوله در میان مقولات ده گانه نیستند، بلکه دو نحوه از تحقق وجودی هستند که شدت و ضعف آنها با مراتب وجود ارتباط پیدا می کند. از این منظر، فلسفه صدرایی تلاش می کند از تحلیل صرفاً ماهوی موجودات عبور کرده و به تحلیل عمیق تر هستی شناختی دست یابد.

یکی از مهم ترین یافته های این پژوهش، تفاوت در برداشت دو فیلسوف از مسئله ثبات و تغییر است. در فلسفه ارسطویی، جوهر دارای ثبات نسبی است و تغییرات بیشتر در سطح اعراض رخ می دهد. اما ملاصدرا با طرح نظریه حرکت جوهری، معتقد است که تحول تنها به ویژگی های عرضی محدود نمی شود، بلکه خود جوهر مادی نیز در مسیر حرکت و دگرگونی قرار دارد. این دیدگاه باعث می شود جهان طبیعی در فلسفه صدرایی ساختاری پویا و متحول داشته باشد، در حالی که در نگاه ارسطویی، حفظ هویت اشیاء بر ثبات جوهر استوار است.



نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اصل اصالت وجود، مهم‌ترین عامل در تحول معنای جوهر و عرض در حکمت صدرایی است. هنگامی که وجود به عنوان حقیقت اصلی و بنیاد تحقق موجودات پذیرفته شود، دیگر نمی‌توان جوهر و عرض را صرفاً بر اساس مفاهیم ماهوی تحلیل کرد. در این چارچوب، جوهر و عرض مراتب و ظهورات مختلف وجود هستند که هر یک به شیوه خاصی از تحقق اشاره دارند. به همین دلیل، ملاصدرا توانسته است مفاهیم فلسفی پیشین را در نظامی جدید بازتعریف کند.

یافته دیگر پژوهش آن است که رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی از یک رابطه صرفاً وابستگی به یک رابطه وجودی تبدیل می‌شود. در نگاه ارسطویی، عرض برای تحقق نیازمند جوهر است و بدون آن نمی‌تواند موجود باشد. اما در حکمت متعالیه، این وابستگی در سطح عمیق‌تری بررسی می‌شود و به نحوه تعلق مراتب وجود به یکدیگر ارتباط پیدا می‌کند. در نتیجه، عرض نه یک ویژگی سطحی و جدا از حقیقت شیء، بلکه نحوه‌ای از ظهور وجودی آن تلقی می‌شود.

مقایسه دو دیدگاه نشان می‌دهد که فلسفه ارسطویی بیشتر بر تحلیل ساختار موجودات تأکید دارد، در حالی که فلسفه صدرایی بر تحلیل حقیقت وجود تمرکز می‌کند. ارسطو از طریق تقسیم موجودات به جوهر و عرض، چارچوبی برای شناخت اشیاء ارائه می‌دهد، اما ملاصدرا تلاش می‌کند مبنای این تقسیم را در نظام کلی هستی توضیح دهد. بنابراین، تفاوت میان این دو رویکرد را می‌توان تفاوت میان نگاه مقوله‌ای و نگاه وجودشناختی دانست.

بررسی یافته‌ها نشان می‌دهد که ملاصدرا نه یک پیرو صرف فلسفه ارسطویی، بلکه متفکری است که با بازسازی مفاهیم سنتی، نظام فلسفی جدیدی ایجاد کرده است. او بسیاری از اصطلاحات فلسفه مشاء را حفظ می‌کند، اما آنها را بر اساس مبانی جدیدی مانند اصالت وجود و تشکیک وجود تفسیر می‌کند. این امر نشان می‌دهد که استمرار مفاهیم فلسفی الزاماً به معنای استمرار معنای آنها نیست و یک مفهوم می‌تواند در نظامی جدید، کارکردی متفاوت پیدا کند.

یافته‌های پژوهش همچنین نشان می‌دهد که مسئله جوهر و عرض در حکمت صدرایی با دیگر اصول این فلسفه ارتباطی گسترده دارد. نظریه حرکت جوهری، تشکیک وجود و اصالت وجود هر یک در تبیین جدید این مسئله نقش دارند. از این رو، نمی‌توان دیدگاه ملاصدرا درباره جوهر و عرض را جدا از کل نظام فلسفی او بررسی کرد. این مفاهیم در حکمت متعالیه بخشی از یک شبکه مفهومی گسترده‌تر هستند که بر محور حقیقت وجود شکل گرفته است.

یکی از نتایج مهم این تحقیق آن است که تفاوت میان ارسطو و ملاصدرا در مسئله جوهر و عرض، ناشی از تفاوت در پاسخ به پرسش بنیادین «چه چیزی حقیقتاً موجود است؟» می‌باشد. ارسطو موجود نخستین را جوهر می‌داند و سایر موجودات را در ارتباط با آن تحلیل می‌کند، اما ملاصدرا وجود را اصل نخستین قرار می‌دهد و موجودات را مراتب مختلف آن می‌داند. این تفاوت مبنایی، سبب ایجاد دو تفسیر متفاوت از ساختار هستی شده است.

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حکمت صدرایی ضمن بهره‌گیری از میراث فلسفی یونان، توانسته است افق تازه‌ای در تحلیل مفاهیم هستی‌شناختی ایجاد کند. رابطه جوهر و عرض در این فلسفه دیگر صرفاً رابطه میان یک موجود مستقل و یک ویژگی وابسته نیست، بلکه بخشی از نظام گسترده مراتب وجود است. این تحول، نشان‌دهنده ظرفیت فلسفه اسلامی برای بازخوانی و توسعه مفاهیم فلسفی پیشین است.

بررسی تطبیقی انجام‌شده نشان داد که در فلسفه ارسطویی، مفهوم جوهر نقش اساسی در تبیین هویت اشیاء دارد، اما در فلسفه صدرایی، هویت موجودات به نحوه تحقق وجودی آنها وابسته است. به همین دلیل، ملاصدرا با تغییر نقطه آغاز تحلیل فلسفی، نتایج



متفاوتی درباره رابطه میان موجودات به دست می آورد. این تفاوت، یکی از مهم ترین مرزهای میان فلسفه مشاء و حکمت متعالیه محسوب می شود.

نتایج این پژوهش با برخی تحلیل های فلسفی معاصر نیز هماهنگ است که فلسفه صدرایی را نوعی گذار از ماهیت محوری به وجودمحوری می دانند. بر این اساس، اهمیت نظریه ملاصدرا در مسئله جوهر و عرض تنها در ارائه یک تفسیر جدید از این دو مفهوم نیست، بلکه در تغییر شیوه نگرش به کل ساختار هستی است (Rahman, 1975)؛ (Nasr, 2006) این امر نشان می دهد که تحلیل مفاهیم سنتی فلسفه بدون توجه به مبانی متافیزیکی آنها امکان پذیر نیست.

یافته های پژوهش همچنین آشکار ساخت که نظریه حرکت جوهری نقش مهمی در تمایز دیدگاه صدرایی از دیدگاه ارسطویی دارد. بر اساس این نظریه، عالم مادی در حال شدن دائمی است و جوهر نیز از این تحول مستثنا نیست. بنابراین، رابطه میان جوهر و عرض در فلسفه صدرایی در بستری پویا و متغیر تحلیل می شود، در حالی که در فلسفه ارسطویی، جوهر بیشتر نقش پایه ثابت در برابر تغییرات عرضی را ایفا می کند. این تفاوت، پیامدهای مهمی برای تفسیر طبیعت و زمان دارد.

در نهایت، یافته اصلی این پژوهش آن است که رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی، بازخوانی عمیق و تحول یافته ای از نظریه ارسطویی است. ملاصدرا با حفظ برخی عناصر سنت فلسفی پیشین، آنها را در چارچوب هستی شناسی مبتنی بر وجود قرار داده و معنای جدیدی به آنها بخشیده است. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که حکمت متعالیه نه گسست کامل از فلسفه ارسطویی، بلکه مرحله ای از تحول و تکامل مفاهیم فلسفی است که در آن مسئله جوهر و عرض از سطح مقولات به سطح تحلیل حقیقت وجود ارتقا یافته است.

نتیجه گیری نهایی

پژوهش حاضر با بررسی هستی شناختی رابطه جوهر و عرض در فلسفه صدرایی و مقایسه آن با دیدگاه ارسطویی نشان داد که هر چند حکمت متعالیه از مفاهیم بنیادین فلسفه ارسطویی بهره گرفته است، اما با تغییر مبنای فلسفه از ماهیت به وجود، تفسیر تازه ای از این مفاهیم ارائه کرده است. در فلسفه ارسطو، جوهر اساس تحقق موجودات و عرض وابسته به آن است، در حالی که ملاصدرا این رابطه را در پرتو اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری تحلیل می کند. یافته ها نشان داد که مهم ترین تفاوت دو دیدگاه، در نحوه فهم حقیقت وجود و جایگاه موجودات در نظام هستی است. بنابراین، حکمت صدرایی را می توان بازسازی و تعمیق سنت فلسفی پیشین دانست که رابطه جوهر و عرض را از سطح مقولات به سطح تحلیل وجودی ارتقا داده است.

منابع

- ابن سینا. (۱۳۸۵). الشفاء: الهیات. ترجمه و تصحیح ابراهیم مدکور. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۶). قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی. تهران: طرح نو.
- ارسطو. (۱۳۷۸). مابعدالطبیعه. ترجمه شرف الدین خراسانی. تهران: نشر فکر روز.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). رَحِیقْ مَخْتوم: شرح حکمت متعالیه. قم: مرکز نشر اسراء.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۶). نهیاء الحکمة. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- عبودیت، عبدالرسول. (۱۳۹۵). درآمدی بر فلسفه اسلامی. تهران: سمت.
- کربن، هانری. (۱۳۸۴). تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه اسدالله مبشری. تهران: امیرکبیر.



- ملاصدرا، صدرالدین شیرازی. (۱۳۸۳). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. قم: دار احیاء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۱). شرح مبسوط منظومه. تهران: صدرا.
- نصر، سیدحسین. (۱۳۸۲). سه حکیم مسلمان. ترجمه احمد آرام. تهران: علمی و فرهنگی.

- Adamson, P. (2016). Philosophy in the Islamic World: A History of Philosophy Without Any Gaps. Oxford: Oxford University Press.
- Aristotle. (1995). The Complete Works of Aristotle: The Revised Oxford Translation. Princeton: Princeton University Press.
- Cohen, S. M. (2009). Aristotle on Substance: The Categories and Metaphysics. Oxford: Oxford University Press.
- Copleston, F. (2003). A History of Philosophy: Medieval Philosophy. London: Continuum.
- Izutsu, T. (2002). Creation and the Timeless Order of Things: Essays in Islamic Mystical Philosophy. Ashland: White Cloud Press.
- Kenny, A. (2012). A New History of Western Philosophy: Medieval Philosophy. Oxford: Oxford University Press.
- Nasr, S. H. (2006). Islamic Philosophy from Its Origin to the Present: Philosophy in the Land of Prophecy. New York: SUNY Press.
- Rahman, F. (1975). The Philosophy of Mulla Sadra (Sadr al-Din al-Shirazi). Albany: State University of New York Press.
- Shields, C. (2007). Aristotle. London: Routledge.